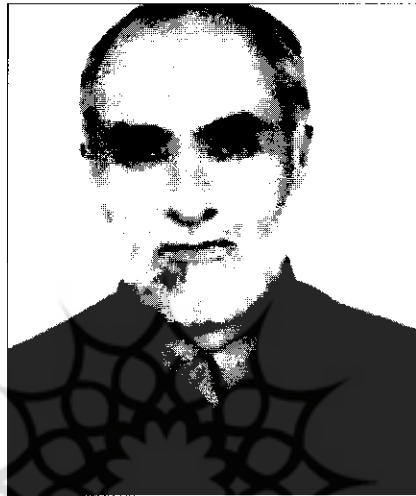




انتساب پیشمرگان مسلمان به کاک احمد مفتی زاده را تکذیب می‌کنم

گفت‌وگو با حسن امینی



اشاره: حسن امینی در سال ۱۳۲۵ در روستای قشلاق افغانان، از توابع شهرستان سقز در استان کردستان متولد شد. پدرشان حاج ملا عبیدالله امینی یکی از روحانیون کردستان بود. در رشته علوم دینی بین سال‌های ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۴۸ تحصیل کرده است. مدرک تحصیلی خود را اضافه بر گواهی افتا و تدریس عادی و مرسوم منطقه که از دست آخرین استادش به نام حاج ماموستا ملا عبدالرحمان طاهری - رحمت‌الله - گرفته، گواهی رسمی‌ای با همان نام و عنوان نیز با امضای استادان فقه شافعی در دانشکده معقول و منقول آن زمان: آقای حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلامی (شیخ‌الاسلام کردستان) و آقای حاج ملا خالد مفتی (مفتی و حاکم شرع کردستان) و آقای علامه

عضو حزب دموکرات کردستان ایران شدم که تا آشنایی با آقای مفتی زاده این عضویت ادامه داشت و مسئول آشنایی و پیوستن اینجانب به آن حزب نیز در همان سال‌ها همراه برادرم و عده‌ای زیاد در زندان و تبعید به سر برد و به طوری که بعد از آزادی نقل می‌کرد: بر سر اقرار گرفتن از او علیه من، شکنجه‌های زیادی هم متحمل شده است. خداوند مبادت دنیوی و اجر اخروی به ایشان ببخشد.

با مرحوم کاک احمد مفتی زاده و افکار او چگونه و از چه زمانی آشنا شدید؟

عرض کردم که: از اوایل نوجوانی به فعالیت سیاسی بخصوص تلاش برای رفع ستم ملی از ملت کرد اشتیاق داشتم و طبعاً دنبال کسانی می‌گشتم که چون خودم فکر کنند، در این زمینه استاد مجیزم، مرحوم ماموستا طاهری هم تشویق می‌کرد و هم راهنمایی و اتفاقاً او خیلی قبل با مرحوم کاک احمد دوستی و همفکری و همنشینی داشت. لذا هم کاک احمد را به من و هم من او را به او معرفی کرد، از آن به بعد هر از گاه مسافرتی به سنندج نموده و ساعت‌ها از رهنمودها و همنشینی‌های جذابش بهره می‌جستم.

فعالیت‌های شما به همراه مرحوم کاک احمد تا سال ۱۳۵۲ شامل چه چیزهایی بود؟

چنانچه عرض شد. من در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ به سنندج آمدم، در اواخر همان سال کاک احمد به جای عمویش حاج ملاخالد از طرف دادگستری استان کردستان به عنوان حکام شرع کردستان منصوب شد که بلافاصله من را نیز به عنوان مسئول دفتر محکمه شرع و دستیار خود برگزید. در اواخر در سال ۱۳۵۶ به دنبال تأسیس مدرسه قرآن در شهر میروان، در سنندج نیز مدرسه قرآن را تأسیس کرد و اینجانب را از روز اول تأسیس به عنوان یکی از معلمان آنجا تعیین نمود، آن زمان در ایران بخصوص در شهرهای بزرگ تظاهرات خیابانی و اعتراضات علنی مردم علیه رژیم شاه به راه افتاده بود و آقای مفتی زاده رهبری همراه شدن مردم کرد و بعضی مناطق دیگر اهل سنت را با شجاعت و فداکاری و سازش ناپذیری، به عهده گرفت که در آن برهه همه راهپیمایی‌ها در سنندج از مدرسه قرآن ترتیب و راهاندازی می‌شد. تنها کسی که با خط و امضای خود اعلامیه‌های افشاگرانه و شدیدالحن در کردستان علیه رژیم شاه و مسئولانش می‌نوشت مرحوم آقای مفتی زاده بود، ده‌ها

کاک احمد مفتی زاده دریافت نموده است. از سال ۴۹ تا ۵۵ در یکی از روستاهای شهرستان بوکان از استان آذربایجان غربی به نام روستای تبت به وظیفه امامت جمعه و جماعت و تدریس و دعوت دینی اشتغال داشته و در عین حال از طریق کشاورزی و دامداری نیز امرار معاش می‌کرده است. در پاییز سال ۱۳۵۵ با دعوت کاک احمد مفتی زاده وظایف و مشاغل یادشده در روستا را رها کرده و به شهر سنندج نقل مکان نموده که از آن تاریخ تا کنون جز سال‌های هجرت به کرمانشاه: ۵۸، ۹ و سال‌های زندان از مرداد ۱۳۶۱ تا آبان ۱۳۶۴ در این شهر به سر می‌برد.

از چه زمانی فعالیت‌های سیاسی شما آغاز گردید؟ این فعالیت‌ها چه مواردی را در برمی‌گرفت؟

از همان روزهای اول نوجوانی به فعالیت سیاسی به شدت علاقه مند بودم بخصوص در رابطه با مسائل ملی و دستیابی به حقوق ملت تحت ستم کرد، این مسئله افزون بر فطری بودن آن و دیدن ستم از عیان و عریان، علت آموزشی و خانوادگی هم داشت، زیرا مرحوم پدرم که خود در زمان مرحوم قاضی محمد و جمهوری کردستان عضو حزب دموکرات بود. در دوران کودکی و نوجوانی فرزندانش حوادث شیرین و تلخ آن زمان را برابریان تعریف می‌کرد با تأثر از همین دوران و آموزش‌ها چهار پسرش که من سومی آنان می‌باشم به کوشش و فعالیت سیاسی - که آن ایام و اعوان در کردستان فقط ناسیونالیستی کردی بود - روی آوردند و به همین علت برادر بزرگتر من ملا محمد امینی سال‌های پر از خفقان ۹-۱۳۴۷ را در شکنجه‌گاه‌ها و بازداشتگاه‌های پادگان جلدیان و زندان قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد و نیز تبعیدگاه شهر یزد پشت سر گذاشت. من هم به طور رسمی در سال ۱۳۴۲

اعلامیه و بیانیه از این دست هم اکنون نیز موجود و در دسترس می باشد و من هم در تمامی این صحنه ها و جریانات در کنار ایشان بودم، اداره کردن محکمه شرع، برخی از کلاس ها و امور مدیریتی و اجرایی مدرسه قرآن، مسافرت، دیگر شهرها و روستاهای کردنشین استان کردستان و خارج از استان جهت آگاهی دادن و همسوکردن و هماهنگ ساختن مردم آن مناطق، با مدرسه قرآن و با قیام عمومی مردم ایران به عهده اینجانب بود و همچنین استقبال و پذیرایی از مهمانان آن مناطق بویژه مسئولان آنان. بیشتر سران احزاب و جریانات مناطق کردنشین چه مذهبی و غیر مذهبی که اکنون در خارج از کشور به سر می برند از این دسته بودند که آن دوران با امید به ایران آباد و آزاد و دور از ستم های ملی، مذهبی و طبقاتی در کنار همدیگر می نشستیم و کار می کردیم. در فضای افتخارآمیز ۵۷ و همگام با سرنگونی نظام سابق، تصویر سنندج و شهرهای استان چگونه بود؟ چه فعالیتی داشتید؟

در پاسخ سوال پیش حدوداً این فضا به تصویر کشیده شد. از باب تبیین بیشتر عرض می کنم:

نسل موجود در آن برهه، در سراسر ایران نسل ستم کشیده در تمام عمرش بود، ستم حاکمیت فردی، خانوادگی و دیکتاتوری و نیز ستم فرهنگ تحمیلی ضد دینی و ضد اخلاقی به عاریت گرفته از غرب، بویژه ستم های وارده بر ملت کرد که به قول مرحوم کاکا احمد در ستم مضاعف به سر می برد: ستم ملی، ستم مذهبی و ستم طبقاتی، پس طبیعی است که همگان در جوش و خروش باشند. در جای جای کردستان شور بود، نشاط بود، همه جا صحبت از تغییر رژیم بود، رژیم سلطنتی و دیکتاتوری به رژیم جمهوری همگانی، رژیم ضد دینی به رژیم اسلامی، رژیم تبعیض به رژیم مساوات حقوقی، یکی از جذاب ترین شعارهای آن زمان که مردم مسلمان کرد را به خیابان ها کشانید و برایشان جان دادند این بود: "عدالت عمر را، شجاعت علی را زنده کنیم دوباره" اکنون نیز و در هر زمان دیگر یکی از ستم های یاد شده بر سر ملتی مسلمان وارد شود قطعاً او را به قیام و عصیان وامی دارد.

● به جز همفکران شما، در آن سال ها در سنندج چه جریان های سیاسی فعال بودند؟ همچنان که پیشتر عرض کردم: کلیه راهپیمایی ها و گردهمایی های علنی و نوشتن برافراشتن پلاکاردها و شعارهای روشن

ضد نظام شاه توسط کاکا احمد و مدرسه قرآن ترتیب داده می شد، در داخل این تجمع ها و گم شده در آن، جریان های چپ فکری و ملی گرایی نیز حضور پیدا می کردند و برخی اوقات از میان جمعیت از قبل مهیا شده شعارهایی به سبک خودشان می دادند، گواه صدق بر این مدعا اقرار صادقانه و منصفانه آقای عبدالله حسن زاده، دبیرکل سابق حزب دموکرات ایران است که سال گذشته در یک مصاحبه اعلان می دارد: "با جرأت اعتراف می کنم که حزب دموکرات کردستان در سنندج فعال نبوده در آغاز انقلاب، در روزهای بعد از انقلاب، حزب دموکرات در سنندج حضور چشمگیر نداشت." همه می دانند که این حزب به دلیل داعیه و وجهه دفاع از حق ملت کرد، بعد از جریان های انقلابی اسلامی به مراتب از همه جریان ها و احزاب فکری و سیاسی کردستان مقبول تر و از پایگاه مردمی برخوردارتر بوده است و شاهد دیگر بر این مدعا عدم وجود هیچ اعلامیه و بیانیه ای با امضای فرد شاخص از آن احزاب و جریانات یا با آرم مشخص از احزاب و گروه های چپ موجود در آن زمان، مرگ شب نامه های فردی، با نام آنها بسیار ضعیف و کم محتوا، در حالی که همچنان که گفته شد: ده ها اعلامیه و بیانیه شدید علیه رژیم با خط و امضای خود مرحوم کاکا احمد به جا مانده از آن زمان هم اکنون موجود و قابل ارائه می باشد.

● گویا در ماه اول پیروزی انقلاب اداره سنندج با مرحوم مفتی زاده بود، گزارشی از آن روزها بفرمایید؟

بله، نه تنها ماه اول بلکه تا اوایل آبانماه ۵۸ که مرحوم کاکا احمد با جمعی از یارانش از سنندج به کرمانشاه هجرت کردند اداره شهر سنندج در دست شاگردان و پیروان او بود، جز امور پادگان و نیروهای مسلح رسمی که از همان روزهای اول انقلاب، بدون مشورت با کاکا احمد و بدون اطلاع وی! یا هیچ شخصیت سیاسی و مذهبی منطقه، این امور از طرف حکومت رسمی به یک فرد روحانی شیعی سپرده شده بود! که این خود یکی از عوامل ضعف یا سلب اعتماد آقای مفتی زاده و دیگر دلسوزان متعهد کرد و اهل سنت منطقه شد و به جز دادگاه انقلاب و اعدام های آن توسط آیت الله خلخالی که خوشبختانه خود او در چند سال پیش در یک مصاحبه و نیز در خاطراتش با ابراز گلایه و بدگویی از آقای مفتی زاده: که مخالف اعدام هایش بوده است و نگذاشته است راحت کار کند! این قضیه را بیان می دارد. دیگر موارد مربوط به امور شهر



من در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ به سنندج آمدم، در اواخر همان سال کاکا احمد به جای عمویش حاج ملاخالد از طرف دادگستری استان کردستان به عنوان حکام شرع کردستان منصوب شد که بلافاصله من را نیز به عنوان مسئول دفتر محکمه شرع و دستیار خود برگزید. در اواخر در سال ۱۳۵۶ به دنبال تأسیس مدرسه قرآن در شهر مریوان، در سنندج نیز مدرسه قرآن را تأسیس کرد و اینجانب را از روز اول تأسیس به عنوان یکی از معلمان آنجا تعیین نمود

تنها کسی که با خط و امضای خود اعلامیه های افشاگرانه و شدیدالحن در کردستان علیه رژیم شاه و مسئولانش می نوشت مرحوم آقای مفتی زاده بود، ده ها اعلامیه و بیانیه از این دست هم اکنون نیز موجود و در دسترس می باشد و من هم در تمامی این صحنه ها و جریانات در کنار ایشان بودم

سنندج و بعضاً روستاها و شهرهای دیگر استان توسط ستادی در استانداری که از سوی کاکا احمد ترتیب داده شده بود در حد ظرفیت آن شرایط و اوضاع، اداره و رتق و فتق می شد. این را هم عرض کنم نه خود آقای مفتی زاده و نه حتی امثال من فرصت چندانی برای حضور پیدا کردن در آن ستاد را نداشتیم، بلکه توسط عده‌ای دیگر از یاران و مردم سنندج اداره می شد.

چرا درگیری‌های سیاسی سنندج در اواخر سال ۵۷ شکل گرفت؟ (پادگان و ماجرای نیروهای صفدری ...)

این حادثه و حوادث دیگر بعد از آن، عوامل متعدد داشتند، همچنان که گفته شد: یکی از عوامل مهم همان سپردن پادگان و دیگر نیروهای مسلح رسمی و قدیمی به آقای صفدری یک روحانی غیرکرد و غیرسنی بوده که این نوع اعلام بی اعتمادی به اهل سنت و مردم کرد تلقی می شد. این کار و اعدام‌های آقای خلخالی وسیله خوبی بود برای تبلیغات دشمنان و مخالفان انقلاب و حاکمیت اسلام که به اهل سنت متعهد و دلسوزان کرد بگویند: "سالی که نکوست از بهارش پیداست."

جهادورزها و جهادگرنانان را نادیده می گیرند و اشخاص حقی مانند مفتی زاده را با آن همه مبارزه و تلاش که برای پیروزی انقلاب دارند، حذف می کنند، در مسائل مهم و کلیدی

حتی در کردستان، به وی وقتی نهاده و به نظراتش توجه نمی کنند. از این سوی نیز این اقدام‌ها باعث دلسردی و تجدیدنظر کسانی شد که به امید رفع ستم‌های ملی و مذهبی جان برکف و بی محابا با دلی پاک و بی شائبه، به شعارهای اسلامی سردمداران انقلاب در مرکزیت، دل بسته بودند و با باور به ما صدق آیاتی از قرآن همچون: "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم." (حجرات: ۱۳) و حدیث نبوی: "لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی الا بالتقوی" شبانه روز تلاش می کردند و با هموطنان غیرسنی و غیرکردشان باری و همدلی می نمودند. عامل دیگر، بیم نیروهای غیردینی از استقرار حاکمیت دین بود، که از هر وسیله‌ای برای بدنام کردن دین و ناراضی کردن مردم از آن استفاده می کردند، در کردستان بیشتر از دشمنان، توسط دوستان، این زمینه فراهم شد! عامل دیگر نیز سرازیر شدن نیروهای ضدانقلاب و ضددینی بخصوص عوامل ساواک از اطراف و اکناف ایران به کردستان مظلوم بود، با شعار و داعیه گرفتن حق ملی کردها برای آنان! فراوان بودند کسانی که لباس کامل کردی به تن داشتند، اما نمی توانستند یک جمله روان با زبان کردی صحبت کنند با این وجود به مفاد "الغریق یثبت بکل حیثیش" کرد غرق شده در گرداب ستم قرون، به هر خس و خاشاکی متشبث شده و جنگ زده‌اند.

در این سفر کسانی چون آقایان هاشمی رفسنجانی، بنی صدر، مرحوم بهشتی، صدر حاج سید جوادی، یحیی صادق وزیری و صارم‌الدین صادق وزیری، مرحوم طالقانی را همراهی می کردند. من خودم در بعضی نشست‌های این جمع حضور داشتم، از این سوی اضافه بر مرحوم کاکا احمد تعداد زیادی از سران و مسئولان جریان‌های مذهبی و غیرمذهبی کردستان نیز حضور داشتند.

عمده‌ترین هدف از آمدن این هیئت از مسئولان رده بالای انقلاب، دلجویی از مردم کردستان در آن برهه حساس و امیدوار نمودن آنان به آینده بهتر با توجه به شعارهای دوران انقلاب بود و در این هیئت از شخصیت مقبول همگان مرحوم طالقانی بسیار مایه گذاشته شد، اما با وجود جنگ و کشتار قبلی و تحقق نیافتن وعده‌ها بعد از بازگشت هیئت، نتیجه‌ای از آن گرفته نشد. به طوری که تنها آمدن و رفتن آنان و تا حدودی شلوغی از این رفت و آمد در خاطره‌های ما و نیز تاریخ برجای مانده است

به دنبال درگیری‌های سنندج مرحوم طالقانی و چندتن از اعضای شورای انقلاب به سنندج آمدند، از این روزها چه خاطراتی دارید.

بله، درست است در این سفر کسانی چون آقایان هاشمی رفسنجانی، بنی صدر، مرحوم بهشتی، صدر حاج سید جوادی، یحیی صادق وزیری و صارم‌الدین صادق وزیری، مرحوم طالقانی را همراهی می کردند. من خودم در بعضی نشست‌های این جمع حضور داشتم، از این سوی اضافه بر مرحوم کاکا احمد تعداد زیادی از سران و مسئولان جریان‌های مذهبی و غیرمذهبی کردستان نیز حضور داشتند. عمده‌ترین هدف از آمدن این هیئت از مسئولان رده بالای انقلاب، دلجویی از مردم کردستان در آن برهه حساس و امیدوار نمودن آنان به آینده بهتر با توجه به شعارهای دوران انقلاب بود و در این هیئت از شخصیت مقبول همگان مرحوم طالقانی بسیار مایه گذاشته شد، اما با وجود جنگ و کشتار قبلی و تحقق نیافتن وعده‌ها بعد از بازگشت هیئت، نتیجه‌ای از آن گرفته نشد. به طوری که تنها آمدن و رفتن آنان و تا حدودی شلوغی از این رفت و آمد در خاطره‌های ما و نیز تاریخ برجای مانده است.

با انتخاب آقای ابراهیم یونسی به عنوان استاندار کردستان، با توجه به سوابق

ایشان و انکس مرحوم مفتی زاده چه بود؟ به عنوان یک حقیقت خوب است همگان بدانند که آقای مفتی زاده با توجه به علاقه‌های شدید دینی و رنج و دردهایی که خود و همشهریان، بلکه هموطنانش از رژیم شاهنشاهی ایران دیده بود، خارج از حد تصور به انقلاب با عنوان اسلامی دل بسته بود. تا جایی که حاضر بود جز از اسلام و ملت کرد از همه چیز به خاطر آن بگذرد، لذا به هیچ وجه نمی خواست طوری عمل کند که به انقلاب و حیثیت آن کمترین زبانی برسد. بنابراین در مورد استانداری آقای ابراهیم یونسی که صرف نظر از موضعش در آن برهه و انطباق دادن خویش با وضع موجود! در گذشته نه چندان دور به گرایش چپی و غیردینی معروف بود و هیچ نوشتار و گفتاری هم از وی در رد اعتقادات پیشین یا حتی اصلاح آن ارائه نشده بود، آن هم با عنوان اولین استاندار جمهوری اسلامی در کردستان، همه را از جمله آقای مفتی زاده و می توان قاطعانه گفت: خود آقای یونسی را نیز - غافلگیر کرد.

مواضع شما در برابر مسلح شدن روزافزون گروه‌های سیاسی، خودتان، کمونیست‌ها چه بود؟ گویا مهتدی‌ها با مرحوم مفتی زاده نسبتی داشتند و البته اختلافاتی، نمود این روابط در سنندج چگونه بود؟ در مورد مسلح شدن خودمان در مقابل حکومت و گروه‌های غیردینی و ضددینی در کردستان، ما عملاً به این پرسش پاسخ داده‌ایم، یعنی

باور نداشتیم، به همین خاطر اسلحه برنداشتیم. با وجود اذیت و آزارهای فراوان از جانب آن گروه‌ها و شهیدشدن تعداد بسیاری از برادران ارزشمندمان به دست آنان باز هم در مقابل دست به اسلحه نبردیم و مقابله به مثل نکردیم و همین‌طور نسبت به حکومت، از روزهای نخست انقلاب تاکنون با وجود بی‌وفایی‌ها و اخراج ده‌ها نفر از برادران و خواهرانمان از ادارات، زندان و تبعیدکردن صدها تن از آنان و ایجاد تنگنا و فشار برای دعوت و تبلیغ دینی، باز هم به سلاح دست نزدیم و پناه نبردیم، معلوم است که نسبت به دیگران نیز در ایران همین باور را داریم. در مورد خویشاوندان آقایان مهدی با مرحوم کاکا احمد بله همسر کاکا احمد خواهر مهدی‌ها بود، رابطه خانوادگی کاکا احمد با آنان گرم و صمیمانه بود، هرچند در عقیده با هم اختلاف شدید

داشتند، چون این روش، حکم اسلام است، کسی فهم اسلامی داشته باشد هر دوی این روابط را همزمان رعایت خواهد کرد.

آیا تشکیل "پیشمرگان مسلمان" از سوی هواداران شما صورت گرفت، واکنش شما چه بود؟

خیر، ما با این کار موافق نبودیم، بعد از تشکیل آن، اعلامیه دادیم و ضمن اظهار مخالفت با آن، انتساب آن را با مرحوم کاکا احمد و مکتب قرآن رد و تکذیب نمودیم، چون به طوری که بیشتر عرض کردم: ما با مقابله مسلحانه باور نداشتیم، کاکا احمد خودش نیز در یک مصاحبه خصوصی آن را رد کرده است که روی نوار کاست ضبط شده و هم‌اکنون موجود می‌باشد. این کار را انکار نمی‌کنم که تعداد زیادی از آنان قبل از تشکیل این سازمان با ما همکاری داشتند اما بعد از پیوستن به آن و روبه‌رو شدن با مخالفت ما، دیگر بریدند و رفتند.

روابط شما با دولت موقت (علیرغم استانداری یونسی، بعد شکبیا و بعد مهندس شاه‌ویسی) چگونه بود؟

در ضمن بحث‌های پیشین حدوداً در این باره نیز بحث شد، توضیح بیشتر این‌که با توجه به علاقه و امیدواری بیش از حد مرحوم کاکا احمد به انقلاب، با پیامدهای آن می‌ساختیم، وانگهی در حقیقت مرحوم مهندس بازرگان شخصیتی والا، کم‌تعصب و علاقه‌مند به خدمت به همه مردم ایران بود، اما او رسماً رئیس دولت و قوه مجریه بود، در واقع از موقعیت و شخصیت معروف و خوشنام سال‌های طولانی او قبل از انقلاب، برای ساکت کردن و راضی کردن احزاب و

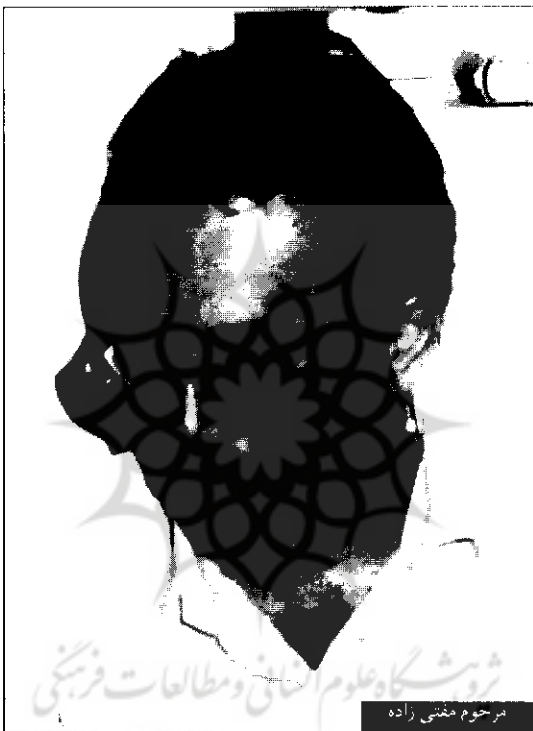
شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی و مذهبی مایه گذاشته شد و اگر نه کسانی دیگر سیاست‌گذاری و رتق و فتق امور مملکت می‌کردند، ما هم زود به این حقیقت پی نبردیم زیرا ما نیز داشتیم قربانی این سیاست می‌شدیم، می‌خواستند از شخصیت دینی، انقلابی کاکا احمد و از موقعیت ممتاز مکتب قرآن همین استفاده را بکنند. لذا دولت مرحوم بازرگان را زیاد مسئول و مقصر نمی‌دانستیم. او خود از ما بیشتر معترض و تحت فشار بود و بنا به صداقت و صراحت لهجه‌ای که داشت بارها صریحاً این را اعلام می‌داشت و از تریبون‌های عمومی فریاد می‌کشید که ما مدام درست می‌کنیم و آقایان خرابش می‌کنند.

درخصوص آقایان استانداران نیز چگونگی رابطه با آقای یونسی قلابیان شد، با آقایان شکبیا و شاه‌ویسی نیز ارتباط عادی بود و در بیشتر دوران مسئولیت آنان ما کردستان را ترک کرده و در کرمانشاه به سر می‌بردیم.

نخستین انتقادات مرحوم مفتی زاده از حاکمیت در سال ۵۸ شکل گرفت، این انتقادات شامل چه مواردی بود؟

علاوه بر بی‌توجهی عملی از قبیل سپردن پادگان به آقای صفدری، اعدام‌های بدون اطلاع و بدون محاکمه قانونی - چون حضور قانونی تصویب نشده بود. و شرعی از طرف آقای خلخالی از قبیل استانداری آقای یونسی، مهم‌ترین انتقاد و مورد ناخشنودی و اعتراض آقای مفتی زاده، بندهایی از قانون اساسی بوده که نتیجه آن صحنه‌گذاشتن بر درستی فرقه‌فرقه بودن دین اسلام و رسمیت بخشیدن و حقانیت قائل شدن برای آن و در نهایت نادیده گرفتن همه حقوقی که دین اسلام به طور مساوی و بدون تبعیض برای یکایک افراد امتش

قائل است، ناخشنودی نسبت به تبعیض در مورد اهل سنت ایران و نادیده انگاشتن حقوق ملی اقوام مختلف ایرانی. کاکا احمد می‌گفت: شما که مردم را با شعارهای دینی و وعده برپایی جمهوری اسلامی به صحنه کشیدید و هر وقت من با شما همراهان در انقلاب صحبت می‌کردم و حقوق اهل سنت و مردم کرد را یاد آور می‌شدم شما در پاسخ گفتید: ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم، قرآن و سنت رسول الله (ص) را در ایران حاکم کنیم، هرچه اینها گفته باشند طبعاً ما همین را عمل خواهیم کرد. من و ما با این امید با شما همراه شدیم که همه، ما شویم نه من و تو، من امیدوار بودم که با این همه ایثار و فداکاری که مردم مسلمان ایران از خود نشان دادند،



مرحوم مفتی زاده

به‌عنوان یک حقیقت خوب است همگان بدانند که آقای مفتی زاده با توجه به علاقه‌های شدید دینی و رنج و دردهایی که خود و همشهریان، بلکه هموطنانش از رژیم شاهنشاهی ایران دیده بود، خارج از حد تصور به انقلاب با عنوان اسلامی دل بسته بود. تا جایی که حاضر بود جز از اسلام و ملت کرد از همه چیز به خاطر آن بگذرد، لذا به هیچ‌وجه نمی‌خواست طوری عمل کند که به انقلاب و حیثیت آن کمترین زبانی برسد

حکومت ایران با به اهتزاز در آوردن پرچم دین، نه مذهب، پرچم لاله الا الله، نه تصاویر و عناوین و القاب اشخاص، به جایگاه و مرکز ثقل دانشمندان و اسلام‌شناسان سراسر جهان تبدیل شود. به طوری که به نمادی روشن و تابناک و اسوه حقیقی اسلام (کتاب و سنت) بدل شویم به طوری که مسلمانان اقصی نقاط دنیا به گاه برپایی حکومت دینی و تدوین قانون اساسی، صحنه گذاشتن بر تفرق مسلمین و رسمیت بخشیدن به آن را امر ناپسند شمارند. ولی افسوس که چنین نشد، به نظر من در قانون اساسی ایران اسلام کم‌رنگ شده و شیعه پررنگ شد و عملاً چنین تقریر شد که: مسلمان بودن موجب کسب حقوق مساوی و مزایای معنوی نمی‌شود، بلکه مذهبی بودن شما را ممتاز می‌کند! بالا می‌برد، رئیس جمهورت می‌کند، رئیس قوه قضاییه ات می‌کند، رئیس ارتش. در جای جای ایران مقررات عبادی، تبلیغی، حقوقی شما آزاد است، اما تنها با اسم اسلام نه، و... خلاصه، وقتی که شما گفتید: مذهب، گفتید: من شیعه هستم، من نیز می‌گویم: من هم سنی هستم و باید تمام حقوق مذهبی من را به رسمیت

بشناسید و در قانون جای دهید. همین‌طور حقوق ملی که این خود به خود در حقوق مذهبی مندرج است. اما این‌طور نشد...

بسیاری از نزدیکان شما توسط گروه‌های چپ و مارکسیست ترور شدند. آیا آمار این ترور را (که افرادی همچون برادران نمکی و شبلی را در بر گرفت) دارید؟ چند درصد این ترورها توسط دموکرات، کومله و چند درصد توسط دیگران صورت گرفته است.

همین طوری که فرمودید، تعداد بسیاری از جوانان فعال و ارزشمند طرفدار آقای مفتی‌زاده و اعضای مکتب قرآن، به دست احزاب مخالف، شهید شدند. همین برادران نمکی (سه‌نفر)، برادران شبلی (سه نفر)، آقایان شهاب آروند، صدیق بهاران، محی‌الدین آذر پیرا و صالح رشیدی در میروان و بسیاری دیگر. اما در حال حاضر آمار و تعداد آنها و نیز گروه‌هایی که ایشان را به شهادت رسانده‌اند به خاطر ندارم.

آیا با این ترورها و مسلح شدن احزاب، فعالیت شما با مشکلاتی روبه‌رو شد؟

بله، عمده‌ترین علت ترک کردستان و هجرت به کرمانشاه، مسئله مسلح شدن احزاب و گروه‌های غیر اسلامی در کردستان بود، چون متأسفانه آنها بیشتر و بیشتر ما را نشانده گرفته بودند، با وجود عدم مقابله مسلحانه ما با آنان، باز هم ملاحظه فرمودید که چگونه برادران و افراد ما را به ناحق و بدون مقاومت به شهادت رساندند و کردند آنچه نباید می‌کردند، لذا کاکا احمد مفتی‌زاده با شناختی که از سابقه و افکار تاریخی آنان داشت و با درایت و سعه صدر خاص خود، تصمیم گرفت که کردستان را ترک کند تا خونریزی و برادرکشی روی ندهد. در آخرین خطبه جمعه پیش از ترک کردستان که خودش خطیب بود، دقیقاً به همین مطلب و علت اشاره کرده بود: به خاطر

در مورد مسلح شدن خودمان در مقابل حکومت و گروه‌های غیردینی و ضددینی در کردستان، ما عملاً به این پرسش پاسخ داده‌ایم، یعنی باور نداشتیم، به همین خاطر اسلحه بر نداشتیم. با وجود اذیت و آزارهای فراوان از جانب آن گروه‌ها و شهید شدن تعداد بسیاری از برادران ارزشمندمان به دست آنان باز هم در مقابل دست به اسلحه نبردیم و مقابله به مثل نکردیم و همین‌طور نسبت به حکومت، از روزهای نخست انقلاب تا کنون با وجود بی‌وفایی‌ها و اخراج ده‌ها نفر از برادران و خواهرانمان از ادارات، زندان و تبعید کردن صدهاتن از آنان و ایجاد تنگنا و فشار برای دعوت و تبلیغ دینی، باز هم به سلاح دست نزدیم و پناه نبردیم، معلوم است که نسبت به دیگران نیز در ایران همین باور را داریم

این‌که در میان مردم کرد و به نام اسلام و غیراسلام برادرکشی پیش نیاید و در حالی که گروه‌ها و اشخاص کرد غیرمسلمان و طرف ما مسلمانان، هنوز حجت برایشان کامل نشده است، ما ناچار شویم با آنان بجنگیم. اینک من کردستان را ترک می‌کنم و هرکس هم مسیر من است این کار را بکند، چون هرچند ما نخواهیم آنان را بکشیم آنان ما را خواهند کشت. که همین‌طور هم شد برادران شبلی و نمکی و تعداد افراد دیگر بعد از آن تاریخ به شهادت رسیدند. روحشان شاد و شهادت گوارایشان باد. من خودم زمان هجرت در مسافرت حج بیت‌الله الحرام بودم که به محض فرود از هواپیما در فرودگاه تهران، شهید فرید تعریف که از جانب مرحوم کاکا احمد و دوستان مکتب قرآن به استقبال آمده بودند مختصراً هجرت کاکا احمد و بسیاری از یاران به کرمانشاه را برایم تعریف کرد و گفت: اکنون بیشتر آنان در کرمانشاه هستند و عده زیادی هم بخصوص از برادران مسلمان میروان به عنوان اعتراض به حکومت در محل مجلس شورای ملی تحصن کرده‌اند. ما هم با یکی از همراهان حج، نخست رفتیم به مجلس پیش برادران متحصن، سپس در کرمانشاه به

کاکا احمد و دیگر یاران پیوستیم.

شما در زمان مهندس شاه‌اویسی استاندار کردستان، سمت مشاور مذهبی ایشان را داشتید خاطرات خود را در این دوره بیان کنید. در مورد حضور کوتاه مدت خود در استانداری کردستان باید عرض کنم که من در سال ۱۳۵۸ مشاور دینی استاندار بودم. آن هم در زمان آقای محمدعلی مهرآسا، نه دوره آقایان شاه‌اویسی و شکیبا که در بخش مصاحبه سال ۱۳۸۲ آقای مهندس هاشم صباغیان نیز به اشتباه زمان استانداری آقای شکیبانوشته شده است و آن هم به عنوان مشاور فرهنگی.

ماجرای مهاجرت مرحوم مفتی‌زاده را توضیح دهید؟ بیشتر بخش عمده این ماجرا و علت اصلی آن را عرض کردم، خلاصه این‌که بیشتر به علتی که گفته شد، مرحوم کاکا احمد مفتی‌زاده همراه جمعی از یاران و شاگردانش در آبان‌ماه سال ۱۳۵۸ حدود ۹ ماه بعد از پیروزی انقلاب از سنندج به مقصد کرمانشاه هجرت کردند. هجرتی بی‌بازگشت و به درازای باقیمانده و حیات او. حدود دو ماه در خانه اقوام و فامیل به سر بردند و بعد از آن یک باب خانه بسیار قدیمی در نزدیکی میدان شهرداری سابق اجاره شد که ایشان و خانواده و بنده و سه خانواده دیگر از همراهان در آن سکونت گزیدیم. دیگر مهاجران نیز که غالباً مجرد بودند در یک ساختمان دیگر جای داده شدند. تا سال ۱۳۶۱ در کرمانشاه و همان خانه ساکن بودند. بعضی اوقات هم از اقوام و طرفدارانش در شهرهای همدان، تهران و اصفهان دیدار می‌کرد، شخصیت‌های دینی، علمی و سیاسی زیادی از داخل و خارج در همان خانه با وی دیدار می‌کردند. قابل ذکر است که افراد و خانواده‌هایی هم به

شهرهای همدان، تهران، اصفهان و جاهای دیگر هجرت کرده بودند.

دستگیری ایشان و دوستان ایشان و خودتان را توضیح دهید.

در ۱۲ و ۱۳ فروردین سال ۱۳۶۰ با دعوت مرحوم کاک احمد مفتی زاده و مرحوم مولوی عبدالعزیز از سیستان و بلوچستان، جمعی از علما و فرهنگیان و دیگر صاحب نظران اهل سنت از مناطق مختلف ایران، در تهران گردهم آمدند. در خانه مولوی نظر محمد یکی از نمایندگان بلوچستان در مجلس شورای اسلامی، بعد از یک شبانه روز بحث و تبادل نظر سرانجام یازده نفر از علمای دینی مناطق مختلف به عنوان اعضای شورای مرکزی سنت (شمس) انتخاب شدند تا پیگیر مسائل و حقوق و قضایای اهل سنت ایران شوند، سال بعد در ۱۴ و ۱۵ مرداد ۱۳۶۱ در کرمانشاه، در خانه محل سکونت کاک احمد، به عنوان سالگرد تأسیس آن شورا، جمعی مشابه با جمع سال قبل گرد هم آمدند، اضافه بر خود کاک احمد که حدود شش ساعت صحبت کرد، نمایندگان جمع نیز متناوباً سخنرانی نمودند که محتوای همه بحث ها انتقاد از حکومت به لحاظ کم توجهی به اهل

در جای جای ایران مقررات عبادی، تبلیغی، حقوقی شما آزاد است، اما تنها با اسم اسلام نه، و... خلاصه، وقتی که شما گفتید: مذهب، گفتید: من شیعه هستم، من نیز می گویم: من هم سنی هستم و باید تمام حقوق مذهبی من را به رسمیت بشناسید و در قانون جای دهید. همین طور حقوق ملی که این خود به خود در حقوق مذهبی مندرج است. اما این طوری نشد.



عمده ترین علت ترک کردستان و هجرت به کرمانشاه، مسئله مسلح شدن احزاب و گروه های غیر اسلامی در کردستان بود، چون متأسفانه آنها بیشتر و بیشتر ما را نشانه گرفته بودند، با وجود عدم مقابله مسلحانه ما با آنان، باز هم ملاحظه فرمودید که چگونه برادران و افراد ما را به ناحق و بدون مقاومت به شهادت رساندند و کردند آنچه نباید می کردند، لذا کاک احمد مفتی زاده با شناختی که از سابقه و افکار تاریخی آنان داشت و با درایت و سعه صدر خاص خود، تصمیم گرفت که کردستان را ترک کند تا خونریزی و برادرکشی روی ندهد

و دمی نیاسوندند و به فعالیت های مشروع و قانونی جهت آزادی برادران در بد نشان بخصوص کاک احمد تلاش کردند و در داخل و خارج کشور، مسلمانان و آزادیخواهان بانفوذ را از پیامدهای سوء این اقدام برای وحدت امت اسلامی آگاه ساختند، با این وجود در اواخر بهار سال بعد (۱۳۶۲) بیش از ۱۰۰ نفر دیگر از برادران و خواهران مکتب قرآن را در سنندج و تعداد دیگر را در شهرهای مریوان، سقز، دیواندره و بوکان بازداشت و روانه زندان نمودند. به طوری که شمار آنان از مرز ۲۰۰ نفر گذشت. در نهایت بعد از ماه ها بلاتکلیفی تلاش بازجویان برای واداشتن افراد به دست کشیدن از پیروی آقای مفتی زاده و مکتب قرآن به شکست انجامید. سرانجام جمعی را محاکمه کردند و از دوسال تا ۱۵ سال زندان برای یکایک بازداشت شدگان حکم دادند. جالب این که من و ۱۸ نفر دیگر را در یک شب به مدت حدود دوساعت وقت - برای همه! - محاکمه کردند! پایین ترین حکم در آن شب ۸ سال، بالاترین که مربوط به اینجانب بود ۱۵ سال بود. خود کاک احمد بعد از حدود دوسال بلاتکلیفی و بازداشت موقت؟! در تهران محاکمه و به ۵ سال

زندان محکوم شد. اما ۵ سال بعد از آن نیز بلاتکلیف و بدون حکم در زندان به سر برد! سرانجام جز کاک احمد همه زندانیان با تلاش و کوشش یاران خارج از زندان و همین طور مسلمانان خارج از کشور، در آبانماه سال ۱۳۶۴ از زندان آزاد شدیم. کاک احمد نیز در تاریخ ۱۳/۵/۱۳۷۱ بعد از ۱۰ سال آزاد شدند و به تاریخ ۱۱/۲۰/۱۳۷۱ بعد از شش ماه و هفت روز آزادی توأم با درد و رنج طاقت فرسا بر اثر بیماری در بیمارستان آسیای تهران دار فانی را وداع گفتند. - روانش شاد و راهش مستدام باد -

امروز به چه فعالیتی اشتغال دارید؟

چنانچه قبلاً عرض کردم، از سال ۱۳۵۹ با حکم مرحوم کاک احمد مفتی زاده مفتی وقت کردستان، به عنوان حاکم شرع کردستان به کار مشغول بوده و هستم که جز ایام تعطیل همه روزه تا ظهر در این زمینه کار می کنم. یکی دیگر از فعالیت هایم، تدریس است. تدریس تفسیر قرآن، حدیث نبوی، علوم عربی و معارف دیگر دینی. سرانجام به عنوان یکی از اعضای شورای رهبری مکتب قرآن کردستان نیز به رتق و فتق امور این حرکت مشغول می باشم.

سنت و درخواست رسیدگی جدی به مطالبات مشروع و قانونی آنان بود. من شخصاً در هر دو جمع مجری برنامه بودم، اما متأسفانه مسئولان وقت به جای گوش فرادادن به این خواسته ها و قدم برداشتن برای برآورده کردن آنها به سیاست تهدید و خشونت روی آوردند، در همان روز آخر جلسه، دوفتر از برادران مکتب را که در مسجد جامع اهل سنت کرمانشاه قطعنامه آن جمع را پخش می کردند دستگیر نمودند، در شب هجدهم همان ماه یعنی سه روز بعد، در نیمه های شب، حدود ده نفر از طرفداران مکتب قرآن را در شهر کامیاران بازداشت کردند. در ساعت یک بامداد شب ۲۶ یعنی یک هفته بعد، بیشتر از ۳۰ نفر را در شهر سنندج بازداشت کردند که خود من یکی از آنها بودم، سرانجام در ۸ شهریور همان سال به فاصله دو هفته از دستگیری ما، مرحوم کاک احمد را نیز همراه یکی از یارانش به نام آقای امین اکبری در تهران، خانه مرحوم بابا مردوخ روحانی، شوهر خواهر کاک احمد، دستگیر و روانه زندان کردند، بعد از اینها، عده ای از برادران و خواهرانمان در همه شهرهای سنی نشین استان بخصوص در سنندج از پای نشستند